

تتبعات کاوه بدلی

آقای هومر آبرامیان

امیر فیض - حقوقدان

تحریر قبلی تحت عنوان <حقیقت در لابلای لاطنات>^۱ تحریر معطل و مزاحمی بود.

مزاحم، بدین سبب که تنهائی وبی کسی حقیقت، که گرفتارمشت و مال کاوه بدلی شده بود اقتضا داشت، فرصتی که باید صرف تحریری بمناسبت سالگرد درگذشت شاهان پهلوی میشد به حمایت از حقیقت بکاربرد و شرمندگی از آدای وظیفه ای که سالهای سال است به مقتضای ارادت قلبی و اعتقادی که به شاهان پهلوی دارم به کوتاهی امسال در آن پیچیده شوم.

آخر، بنده امروزی، بنده روزهای انتشار سنگرنیستم، آن روزها ظرفیت کاری من تا یکصد فریم در روز میرسید (بریدن و سرهم کردن) ولی امروز به بیش از ۱۰۰ نمیرسد (بدرود ای توان زندگی ام که میروی به نابودی)

واما بعد

به توصیه جاوید ایران؛ صحبت تلویزیونی آقای کاوه بدلی را بابتی میلی شنیدم، زیرا در همان اظهارات اول آقای کاوه بدلی که بخشی از آن مورد نقد این تحریر قرار گرفته، محلی برای اعتنای به دیگر اظهارات ایشان باقی نمیگذاشت، معهذا قسمت اول آنرا گرفتم و بقیه را برای خود آقای کاوه بدلی باز گذاشتم.

بیزاری از سلطنت

بخشی از نقلی ایشان <کاوه بدلی> متوجه این مقصود بود که <چرامن (ایشان) از سلطنت بیزارم، ولی آئین شهریاری رامیستایم> و متعاقبا خواسته است <سلطنت طلبان به حمایت از او برخیزند>.

بیزاری یعنی نفرت و اشمناز از کس و یا چیزی، نفرت امری است که طبیعت انسان بر آن متحول است و برعکس، مخالفت، ناشی از تصمیم عقل است و اگر دلایل عقلی؛ با دلایل عقلی و منطقی دیگر رد شود، مخالفت برطرف میگردد ولی نفرت امری ذاتی است و تا مرگ ادامه دارد، ریشه نفرت در تعصب و غرور و انتقام و امثال آنهاست و با عقل و منطق کاری ندارد مانند نفرت از عمر نزد شیعیان.

حیرتها در این میان

حیرت اول در این مقام این است که «کاوه بدلی»، در حالیکه کتاب دنیا و آخرت او شاهنامه فردوسی است از سلطنت متنفّر است، و حیرت دیگر اینکه کسی که در نقش کاوه آهنگر (مبدل) مدعی ظهور است زیر شعار بیزاری و تنفراز سلطنت خمیمه زده است.

حیرت سوم اینکه در کار سیاسی و یا بحث های عقلانی و منطقی تنفر و بیزاری و اشمناز، جای اعتبار و التفات راندارد همچنین است در سیره دمکراسی. تصور نمیکنم کاوه آهنگر اصلی هم به لزوم رعایت اصول دمکراسی و یا بحث های عقلانی و منطقی آگاهی لازم را داشته است که از کاوه بدلی انتظاری چنین باشد.

حیرت بیشتر، در حالیکه بیزاری خودش را از سلطنت، سر آغاز اعلام کرده توقع دارد که سلطنت طلبان به اوسواری بدهند. اگر بیزاری به سلطنت است، بیزاری به سلطنت طلبان و متقابلاً در سلطنت طلبان هم وجود دارد و نمیشود از سلطنت طلبان حمایت و همکاری خواست مگر اینکه در میزان فکری کاوه بدلی، سلطنت طلبان به مثل یک حیوان بارکش به حساب آیند که بیزاری تحت الشعاع بارکشی حیوان است، قضاوت ایشان بر اینکه سلطنت طلبان «پوسیده مغز هستند» عامل توقع ایشان از سلطنت طلبان است، این چنین سلطنت طلبانی به چه درد ایشان میخورند؟

حیرت بزرگ، نادانی نسبت به سلطنت

اظهار فضل آقای کاوه بدلی مبنی بر اینکه از سلطنت بیزارم و آئین شهریاری رامیستایم نشان میدهد که ایشان نه معنای سلطنت را میداند و نه معنای آئین را. قرارداد سلطنت در مقابل آئین، یاد آور همان ضرب المثل کلنگ از آسمان افتاد و نشکست و گرنه من کجا و کوزه ترشی میباشد.

سلطنت اقتدار شخص است بر مال و یاق، **مالکیت یک نوع سلطنت است.** اکثریت فلاسفه و نیز ادیان زرتشت و اسلام و یهود، سلطنت را موهبت الهی میدانند که اقتدار مادی و معنوی است، که از سوی خدا به پادشاهان تفویض شده است؛ **متمم قانون اساسی مشروطه هم همین تفسیر را بر سلطنت گذاشته است.** اما آئین به معنای رسم و رسوم است که از جانب مردم برسم درمیآید و اگر از طریق مذهب و دین مدون شود کتاب دینی و اگر از ناحیه مردم احصاء و مدون شود بصورت قانون، واجد اعتبار میشود، بنابراین معلوم و مسلم است که آئین، بهر عنوان اعم از شهریاری و یا سلطنت و آئین پادشاهی و آئین سلاطین و ملوک که باشد در موقعیتی نیست که در مقابل با سلطنت قرار گیرد.

آئین، در سیر تکاملی، جای خود را به قانون میدهد و آئین سلطنت مداری و یا آئین شهریاری و یا آئین دینداری و همه آئین های زنده دیگر در قانون اساسی کشورها پیاده شده و درسوگند سلطنت ایران هم پیاده شده است؛ و معقول نیست که آن قانون را که بتصویب جامعه رسیده کال و ناقص خواند و به خاکروبه انداخت و رفت سراغ آئین های فرسوده هزاران سال قبل.

معمولاً کسانی که برنامه ای برای جلب توجه خودشان ترتیب میدهند به مفاهیم و اثرات اظهاراتشان اهمیتی نمیدهند و فقط در فکر بسط دادن و تازه بودن مطالب هستند و این کار در واقع اساس کار نقالان قهوه خانه ها و مردمی است که احساس مسئولیت نمیکنند.

تفاوت گذاشتن بین پادشاه و شاه و شهریار و ملک و سلطان و امثال آنها **گنده گویی های فضل فروشان است** و از های مزبور که برخی فارسی و برخی عربی است همه به یک معنا یعنی تصدی به سلطنت است.

حقیقت مزبور را در اشعار فردوسی و سایر شعرا میتوان خواند، سنائی ابیاتی دارد که باین بیت شروع میشود:

نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

ملکا ذکر تو گوهم که توشاهی و خدانی

تفاوت بین آئین شہریاری و سنت محمد

تفاوت برجستہ و مشخصی کہ بین آئین و قانون وجود دارد نزدیک بہ تفاوت بین آئین شہریاری و سنت محمد است.

سنت محمد طبق تعریف اسلامی قابل تحول و تغییر نیست و مجموعہ آنها بصورت قانون اسلامی لازم الرعایہ است؛ ولی آئین های شہریاری تحول پذیر بودہ و در مسیر تحول بہ صورت قانون مدون کہ بہ تائید ملت رسیدہ در آمدہ، بنابراین همانطور کہ بازگشت بہ سنت محمد کارگشای زندگی انسان ها نیست، بازگشت بہ آئین های فرسودہ گذشتہ ہم رهنمون مشکلات و نیازهای مردم نیست.

قانون اساسی خوراک خاکروبہ دانا

تتبع دیگر کاوہ بدلی، بی انصافی شدید و غیر قابل بخشایش او نسبت بہ قانون اساسی مشروطہ است؛ عبارت ایشان چنین است:

«قانون اساسی آخوندنوشته دیروز و قانون اساسی آخوندی امروز خوراک خاکروبہ دانا باد»

نفہمیدم «خوراک خاکربہ دان» یعنی چہ؟ خاکروبہ دان، کہ بہ معنای جای خاکروبہ است، بہ خوراک احتیاج ندارد، خاکروبہ دان نہ انسان است ونہ حیوان شاید مقصود ایشان چیز دیگری باشد.

آیا کاوہ بدلی میدانند کہ آثار حقوقی چنین ادعای خام چیست؟ تصور نمیکنم، و اگر ذرہ ای میدانست همان ذرہ، مانع از این ترکتازی پرعیار میشد. اگر او از سیر مشروطیت ایران کہ بتفصیل نوشته شدہ کمی آگاہ بود، شرم و وجدان مانع این ستیزہ گری با قانون اساسی مشروطیت میشد (البتہ در صورت وجود وجدان و شرم)

میدانید کہ مشروطیت در انگلستان در سال ۱۶۴۲ و در فرانسه در سال ۱۷۸۹ متولد شد و جامعہ آن کشورها زیر چتر قانون قرار گرفت ولی در ایران در سال ۱۹۰۶ این تحول رویداد یعنی حدود ۳۰۰ سال بعد کہ اروپا بہ استقبال مشروطیت رفت چرا؟

زیرا قدرت دین و مذهب و متولیان آن، سخت مخالف مشروطیت بودند؛ روشنفکران آن زمان کہ چہ در لباس آخوندی و یا لباس معمولی بودند تلاشها کردند، زیرکی ها بکار بردند، بحثها کردند تا توانستند قانون اساسی مشروطیت را بہ جریان بیاندازند. تلاشهای خیرہ کننده و بضاعت علمی و دانش آزادی خواهان روشنفکران آن زمان حقیقتا اعجاب انگیز است کہ چگونه توانستند حق وضع قانون را کہ کاملا خلاف قرآن است بہ مردم بدهند، و چگونه توانستند همان حق نظارت روحانیون را در همان سالهای اول قانونگذاری از گردونہ اجرا بہ وادی متروکہ شدن در آورند.

فراموش نکنید کہ بہنگام ایجاد سازمان ملل متحد نتیجہ بررسی دفتر حقوقی سازمان ملل متحد این بود کہ قانون اساسی مشروطہ و متمم و کیفیت اجرای آن کاملا با منشور سازمان ملل و اعلامیہ جهانی حقوق بشر مطابق است و در نتیجہ این بررسی و گزارش دفتر حقوقی سازمان ملل بود کہ ایران بہ عضویت سازمان ملل در آمد.

قانون اساسی مشروطیت ایران پشتوانہ تمام دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشورماست، اگر ما آدم شدیم و بقول سنجابی از الاغ چرانی بہ استادی دانشگاه رسیدیم نتیجہ قرار داشتن زیر بال همان قانون اساسی مشروطہ بودہ است، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، تحصیل اعتبار و شخصیت

جهانی و پیشرفتهای محیرالعقول رفاهی زائیده جریان همان قانون بوده است، این درست نیست و بدور از مردانگی است؛ ما که در پناه همان قانون بخیال خود کسی شده ایم آن قانون را خوراک خاکروبه دانها بدانیم و بعد از حدود یکصد سال از عمر آن قانون جای سربلند آنرا به خاکروبه دانها بسپریم، **اولین شرط آدمیت انصاف داشتن است** که حقیقتاً ما در مورد قانون اساسی و کیفیت تداوم اجرائی آن بی انصاف هستیم.

ساختمان حقوقی و موجودیت جوامع انسانی بر پایه قانون اساسی آن جامعه استوار است. اگر قانون اساسی مشروطیت خاکروبه است و قانون اساسی جمهوری اسلام (به اصطلاح) خاکروبه است، پس پایگاه حقوقی ملت ایران و پایگاه فرهنگی و هویتی ملت ایران هم مستقر بر خاکروبه است و خود ما هم جزء کوچکی از آن تل بزرگ خاکروبه ها هستیم؟! آیا اینطور است آقای آبرامیان؟

بنوشته محققین ایرانی و خارجی قانون اساسی ایران از قانون اساسی بلژیکی اقتباس شده است. آیا قانون اساسی بلژیکی هم خوراک خاکروبه دانها بوده است؟ و آیا یک بلژیکی میتواند یافت که در طول تاریخ کشورش قانون اساسی کشورش را در چنین حدبی شرمانه ای تحقیر کند؟

یکی دواصل از متمم قانون اساسی که تاحدودی ثقل مذهبی دارد از دوران دوم مشروطیت به طور طبیعی متروکه شده است. قانون اساسی مشروطه بامترقی ترین قوانین اساسی کشورها همخوانی دارد.

نکته اینجاست که بهیچوجه نمیتوان به قانون اساسی و قوانین منتبع آن عناوین سبک داد، قانون در هر حال چون نهادینه جامعه و تدوین اراده مردم است محترم میباشد، اعتراض به قوانین ارکانی دارد که معروف عامه است، نه این تشبیهات ردیلاته.

در تحریر سابق نقطه نظرهای آقای کاوه بدلی درباره نسل و سلطنت طلبان ارائه شد اکنون از آن تحریر و این تحریر این برداشت حاصل است که:

نسل ایرانی خائن، فرومایه، نادان و آتش انداز به میهن است. سلطنت طلبان هم پوسیده عقل اند. سلطنت هم عامل بیزاری است. قانون اساسی مشروطه (تداوم اجرائی آن) که سند مشروعیت مبارزه ما علیه جمهوری اسلامی غاصب ایران است هم خوراک خاکروبه دانهاست. بین قانون اساسی مشروطیت و باصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی هم که تفاوتی نیست و هر دو یک کاسه در خاکروبه هستند.

واقعا به این جریان فکری و بازتاب مدام آن چه میتوان گفت؟ بیچاره فردوسی که آلت دست شده است. آقای کاوه بدلی، دهانتان را کنترل کنید. ولس نکنید که درد سرساز است، بیش از آنکه بفکر عبارت باشید به مفاهیم توجه کنید عبارات وژستها فراموش میشود ولی عوارض آن باقی میماند.

قانون اساسی مشروطه و آخوند

کاوه بدلی چون میداند که مردم ایران نسبت به آخوند نظر مناسبی ندارند، احساسات مردم را وسیله بی اعتباری قانون اساسی مشروطیت ساخته است و به غلط میگوید آن قانون نوشته آخوند است.

آخوند به معنای اهل علم است، به معنای معلم است، آخوند ممکن است روشنفکر باشد و ممکن است غیر آخوند هم قشری مذهبی باشد.

ادعای آقای کاوه بدلی، مبنی بر اینکه قانون اساسی مشروطیت آخوندی است به مناسبت عدم احاطه ایشان به سیر مشروطیت و کیفیت تدوین قانون اساسی است.

به سیر مشروطیت نگاه کنیم

« ۱۲ نفر از شخصیت هائی از جمله مرتضی قلیخان صنیع الدوله، برادرش مخبرالسلطنه، دو پسر مشیرالدوله که بتازگی به صدراعظمی برگزیده شده بودند یعنی مشیرالملک حسن پیرنیا و موتمن الملک، حسین پیرنیا و محتشم السلطنه دیپلماتی که سالها در آلمان و هند خدمت کرده بود، حاج امین الضرب، محقق الدوله و مخبرالملک مامور نوشتن نظامنامه شدند > نظامنامه = قانون اساسی <».

مشروطه طلبان بلافاصله بعد از صدور فرمان مشروطیت گروهی از افراد آشنا به قوانین اروپائی و مسلط به زبانهای فرنگی و عموماً تحصیل کرده در آنجا از جمله چند تن از همین افراد را واداشتند تا با ترجمه منابع اروپائی به تنظیم پیش نویس نظامنامه و قانون انتخابات بپردازند و در حقیقت نظامنامه قواعد انتخابات مجلس از منابع اروپائی ترجمه شده است» (آبادیان ۱۳۸۵)

«قانون اساسی بلژیک بوسیله کشورهای دیگر هم مورد استفاده قرار گرفته است بعنوان نمونه کشورهای بالکان مانند بلغارستان در سال ۱۸۷۹ و رومانی در سال ۱۸۸۱ و کشور عثمانی در سال ۱۸۷۶ اقتباس از قانون اساسی بلژیک است حتی گفته شده که قانون اساسی مصر هم متأثر از قانون اساسی بلژیک است.»

نویسندگان قانون اساسی مشروطیت به تقلید و یا ترجمه آن قانون اکتفا نکرده اند و افزودن مفاهیم نوینی که با اوضاع ایران سازگاری داشت رانیز بران آورده اند - قانون اساسی خوب چنان است که بیان کننده روابط اجتماعی در قالب اصول حقوقی باشد و با اوضاع جامعه تطبیق نماید - قانون اساسی مشروطیت نه تنها حاوی نو آوری هائی با توجه به اوضاع و احوال ایران بود بلکه توانست پایه و اساس نظام حقوقی مدرن را در ایران پی ریزی کند» (استودیو ایران شناسی)

به چنین قانون اساسی نمیتوان گفت قانون اساسی آخوندی، و آنرا در کنار باصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی شناخت و هردوی آنها را یکسره به خاکروبه دان انداخت.

خوراک دوزخیان چرک و خون

به عقیده آقای کاوه بدلی > چو ایران نباشد هرگونه آئین کشورداری از شهریاری گرفته تا سلطنت همه و همه خوارک دوزخیان باد <

واقعا که انسان در میماند از این مدعی فرهنگ شناسی!!

خوراک دوزخیان که هدیه آقای کاوه بدلی به ادبیات مبارزه است در قرآن > چرک خون و یا خون و جراحت < معنای است (آیه ۳۶ سوره الحاقه = غذای افرادی که بعلت دلبستگی به زندگانی به دوزخ روانه میشوند چرک و جراحت است و ابی که به آنها خورنده میشود آبی چون فلز گداخته است آیه ۲۹ سوره الکهف)

شادروان آقای شجاع الدین شفا صورتی از فحش های معمول خمینی را که علیه مخالفان خودش از جمله سلطنت طلبان بکار برده منتشر کرده که هرفحش و ناسزائی که تصور شود در آن هست الا «چرک و خون»

هیچ آخوندی و هیچ مبارزی چه علیه سلطنت و یا علیه جمهوری اسلامی تاکنون چنین تشبیهی بکارنبرسته است، که آقای کاوه بدلی فرهنگ شناس! به استقبال آن رفته است.

به خاکروبه دان انداختن قانون اساسی مشروطیت کم بود آنرا خوراک دوزخیان یعنی چرک و خون هم مزید بران ساخته است، فراموش نکنیم که آئین کشورداری در حقوق اداری همان قانون اساسی و آئین نامه های اداری پیوند یافته از قانون اساسی مشروطیت است (مبارکشان مباد این بد دهنی و بی فکری های حیرت انگیز، آنهم به قانون اساسی مشروطیت ایران)

بود و نبود ایران یعنی چه؟

آقای کاوه بدلی، بود و نبود ایران را چنین تشریح میکند، بشنوید که بسیار تازگی توام با افسوس دارد. حوقتی میگوئیم ایران، چه چیزی در اندیشه ما رخ میدهد؟ اگر کوههای ایران نام آرش را با خود نداشته باشند آیا ارزش آنرا دارد که برایش جانفشانی کنیم من (مقصود کاوه است) میگویم نه! تفاوتی بین کوههای ایران و هیمالیا نیست.

اگر خاک سیستان و بلوچستان نتواند یاد رستم و سیمرخ را در دلهای ما زنده کند ارزش بیشتری از خاک هندوستان برای من دارد من میگویم نه!!

اگر خراسان بوی خوش فردوسی را ندهد خراسانی که بوی باغ فرهنگ را ندارد چه ارزشی بیشتر از خاک ترکمنستان را دارد من میگویم هیچ!!

اگر آبهای دریای پارس (مقصود خلیج فارس است) نام داریوش و فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی ایران آنزمان را زنده نکند چه ارزش و تفاوتی دارد با آب خلیج اسکندریه و..... من میگویم هیچ!! (کوتاه شده)

وای از این آموزشهای مخرب

فرزند بی احتیاط و در دسر ساز ایران، قدری مراقب و لنگاری های زیانت باش، قدری با معنا و اثرات کلامت باش، به مفهوم توجه داشته باش نه به ظاهر، دنبال مظلوف باش نه ظرف، آخر این آموزشهای نادرست و مخرب جوانان آماده به فراموشی ایران چیست که با گردن افراشته به مردم میدهد و چنان ازوازه نه استفاده میکنید که شنونده نا آگاه، آنرا حکم الهی و فرهنگی و ملی بگیرد.

حکما میگویند سه چیز شرط، پذیر نیست اول ستایش خداست، دوم ستایش شاه، و سوم وطن پرستی است و همان هامیگویند که شاه دوستی در مفهوم وطن پرستی است.

این شرط ها که شما برای وطن پرستی گذاشته اید بسیار جلف است، اجداد آریائی ما خاک کشورشان را جزئی از ناموسشان میدانستند، یعنی چه اگر خلیج پارس با نام داریوش و فرمانده نیروی دریائی اش همراه نباشد فرقی با آب فلان نقطه جهان ندارد؟ آیا اثار این فضولی را درک میکنید؟؟ آنهم در جهان پر غوغای امروز در رابطه با خلیج پارس؟؟

یادتان هست وقتی نام خلیج فارس به خلیج عربی را تغییر دادند چه تالمی بر ایرانیان رفت و اگر این آموزش های غلط شما کلیت پیدا کند نتیجه اش چه میشود؟ یعنی چه که اگر در سیستان بلوچستان نام سیمرخ و رستم نباشد با خاک بیگانه بی تفاوت است، چرا این چنین بهانه بدست مردم زخمی شده

از جمهوری اسلامی می‌دهید که آنها هم بگویند ماکه حق نداریم آزادانه با دوست دخترمان گردش کنیم پس گورپدر این مملکت - ماکه سهمی در اداره کشور نداریم این ایران به چه دردی می‌خورد - ما که گرفتار مالاها هستیم پس چه فرقی است بین ایران و حبشه.

خوزستانی بگوید حال که ما نه فردوسی داریم و نه شاهنامه چه فرقی است بین خوزستان و یمن شمالی ها بگویند حالا که دریای مازنداران ماهی خاویار ندارد یک دریا آب شور به چه دردی می‌خورد !!

شیرازی بگوید ماکه تخت جمشید و کورش و داریوش داریم چرا جزء ایران باشیم که کورش ندارند و ادامه اش برود تا ایران به هیچ تبدیل شود.

خدایان آن گروه از ایرانیان بد اندیش که سالهاست در انگلستان مترصد سروصدای تجزیه بلوچستان ایران هستند تاچه اندازه از این نمایش نفرت انگیز آقای کاوه بدلی غره و امیدوار خواهند شد.

وطن پرستی شرط پذیر نیست

وطن پرستی و پاسداری از آن شرط پذیر نیست انسان از این فضل فروشی ها! آنهم با عنوان فرهنگی!! هُشفته میشود. ایرج میرزا میگوید: «وطن بجای مادر ماست - ما گروه وطن پرستانیم». کسی این قبیل شرط ها را با مادرش هم میکند که اگر مثلاً چادر سرت بکنی و یانکنی فلان و بهمان هستی و هیچ تفاوتی با فلان فاحشه نداری.؟؟

وطن یعنی، چه آباد و چه ویران وطن یعنی همین جا یعنی ایران

وطن یعنی گذشته حال و فردا تمام سهم یک ملت زدنی

شما چکاره اید که نسبت به سرزمین اجدادی یک ملت این قسم حاتم بخشی ها و فصل بندی ها میکنید

؟؟

به پاس هروجب خاکی از این ملک چه بسیار است سرها که رفته

آیا مردان وزنانی که در قرون متمادی جانشان را برای کشور داده اند درک فرهنگی! شما را نداشته اند؟؟ سربازانی که در جنگهای ایران با بیگانگان حتی همین عراق جانشان را از دست داده اند برای رستم و سیمرغ بوده است یا خاک وطن؟؟؟

این آموزشهای غلط شما طبیعت وطن پرستی جوانان را به مجازت تبدیل میکند و در دایره شرط و بهانه گریزان میسازد، در این روزها که از منجیق دشمنان ایران مدام سنگ فتنه میبارد چرا این چنین سنگها را در لفاف فرهنگی و کورش کبیر و داریوش به ایران پرتاب میکنید؟؟